نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 7

ایمان یعنی باور،به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن،یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن.اگر ایمان در دل نباشد،این دل مرده است،زنده به نور اسلام نیست،نمی شود به آن گفت مُسلِم.

این ایمان های ناشعورانه است که آدم مدام دل دل دارد،دغدغه دارد؛مبادا،مبادا،مبادا.

از نوع مردم اگر بپرسی آقا،از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟هیچ نمی دانند،هیچ نمی دانند! چون پدرها گفتند،چون معلم توی مدرسه گفته،این هم می گوید پیغمبر حق است.ایمان هم دارد ها؛یعنی واقعا باورش آمده گه پیغمبر حق است،اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است.

این هم یک نوع ایمان است،اما ایمانی ست از روی تقلید.{ایمان مقلدانه}

مثل همین ایمانِ مقلدانه است،ایمان متعصبانه.تعصب می دانید یعنی جانبداری بدون دلیل،جانبداری از روی احساس،نه از روی منطق،این را می گویند تعصب.چون فلان عمل را ما مسلمان ها انجام می دهیم،این درست است؛ چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می دهند،این غلط است.

ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد.دلیل می خواهید؟ همان طور که بچه،بدون هیچ زحمتی و شاگرد،بدون هیچ گونه تلاشی،از پدر و مادر و یا اولیای مدرسه اش یک ایمانی را مُفت گرفت،به همین صورت هم دزدان ایمان،این ایمان را از او مُفت می گیرند.و ناگهان وقتی نگاه می کنی،یک نسل بی ایمان،ایمان ها همه غارت زده و در مقابل شعله مادیت،ایمان ها مثل برفی در چله تابستان آب شده و به زمین فرو رفته.

صد سال قبل،این همه راهزنِ فکر و ایمان و عقیده وجود نداشت،هنوز نقشه ها به این نتیجه نرسیده بود که باید ایمان مذهبی اصیل مردم را از آنها گرفت تا بتوان هر بلایی سرشان آورد.

خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی،از روی درک،از روی فهم انتخاب می کنند.سیل می آید درخت های تناور را می برد،اما آن گیاهی که اگر چه باریک و نازک و لطیف است،اما دو برابرِ خود،ریشه اش زیرِ زمین است،او همچنان سالم می ماند،او می ماند.آنچه که از بنیان است،زائل شدنی نیست با این حرف ها.